

# سایه‌های کنگره ۳



طی این صدویست سالی که از نخستین کنگره شرق‌شناسی و شصت سالی که از کنگره اوترخت می‌گذرد، و هر چهار سال یک بار تقریباً این کنگره‌ها تشکیل شده‌اند - در هر جلسه جدید کنگره، رؤسای کنگره، ناچار بوده‌اند که از چندتن همکاران سالخورد شرق‌شناس خود - که طی آن چهارسال در گذشته بودند - یادی خاطره‌آمیز بکنند.

ما مردم شرق با بسیاری از آن نامها آشنا هستیم، و من درین جا، برای اینکه اشاره‌ای به تشکیل آن کنگره‌ها کرده باشم یادی هم از بعض مستشرقان نامداری که در آن برهه از زمان در گذشته‌اند به میان می‌آورم، و این کار در واقع، یک نوع حق‌شناسی است نسبت به کسانی که عمر خود را - و اغلب عمر طولانی خود را - در راه معرفت و شناخت فرهنگهایی به کار برده‌اند که با فرهنگ خود آنها اغلب فاصله زیاد داشته است.

پنجاه سال قبل از آنکه هشتمین کنگره شرق‌شناسی در استکهلم تشکیل شود (۱۸۸۹ م/ ۱۳۰۶ هـ.) یکی از بزرگترین مستشرقان - سیلوستر دوساسی فرانسوی در گذشته بود (۱۸۳۸ م/ ۱۲۵۴ هـ. ق. زمان محمدشاه قاجار) او که به زبان عربی و ترکی و فارسی و عبری و چندین زبان دیگر مسلط بود، در ترویج معارف شرق سهمی بسزا دارد صرف و نحو عربی را به زبان فرانسه نوشت، مجمع انجمن آسیایی و مجله ژورنال آزبایتیک را پی‌ریزی کرد، دو جلد کتاب در اعتقادات دروزی‌ها نوشته، و جالبتر از همه اینها اینکه او وصایای لویی شانزدهم پادشاه فرانسه را به عربی ترجمه نموده و تحت عنوان کتاب «الدرر المنظوم فی وصایاء السلطان

المرحوم» نشر داده است.

قصیده برده و کتاب «نبذة العقود» مقریزی را هم به فرانسه در آورده، کتاب «المختار، من «کتاب ائمة التفسیر»، «الافاده و الاعتبار» عبداللطیف بغدادی، «معلقة لبيد»، «کلیله و دمنه»، الفیه ابن مالک و ترجمه آن، و کتاب «السلوک لمعرفة دول الملوک» را هم ترجمه کرده، بعضی قصاید متنبی، «ولامیه العرب» شفقری را هم چاپ کرده.

او تحقیقاتی در باره ایران - خصوصاً اصطخر فارس دارد، و کتیبه های اسلامی که بر سنگهای آثار هخامنشی نقش شده نقل کرده است.

او پندنامه شیخ عطار را هم به فرانسه ترجمه کرده، و در پایان آن خود به فارسی لطیف می نویسد: «... اما بعد، چنین می گوید ضعیف ترین بندگان رحمن و کمترین خدمتکاران متعال، فقیر حقیر و مسکین بی تمکین، مطموره نشین نادانی و ناتوانی، بارون سلوستره دساسی - مرید طریق حق شناسی، که از خزینه الطاف خفیه التماس راهنمایی می کند...»

و در آخر گوید: «... طبع این پندنامه در ایام پادشاه جهان پناه، سایه کردگار و پرتو لطف پروردگار... سلطان همایون و سرفراز و خاقان فرانسناواز، مصطفای خداوند گردون، مفخر دودمان بوربون لوئیس هشتم - که تخت او باد بر سر چرخ نهم، شعر:

بناز ای فرانسا به دورش چنان  
که ایران به دوران نوشیروان  
جهانبان دین پرور دادگر  
نیامد چو لوئیس والاگهر  
سر سرفرازان و تاج مهان  
سرود فرانسا و فر جهان...<sup>۱</sup>

بین چه معجونى بوده این سیلوستر دساسی، گوئی از گوشه یکی از حجره های مدرسه قائن یا قمشه برخاسته، شعر در مدح شاه فرانسه می گوید به قدرتی که شرف الدین علی یزدی در مدح ممدوح خود در شرفنامه نیاورده باشد!

چهل سال پیش از تشکیل اولین کنگره شرق شناسی، مستشرق بزرگ و معروفی مثل هامر پورگشتال اتریشی در گذشته بود (۱۸۵۶ م / ۱۲۷۳ هـ.) او مؤلف «تاریخ عثمانی» و «شعراى عثمانی» است و «اطواق الذهب» زمخشری را و تائیه ابن فارض را ترجمه کرده، و «ایها الولد غزالی میقات الصلوة فی سبعة اوقات» به همت او به عربی و آلمانی چاپ شده، و «گلشن راز» شیخ شبستری را هم به آلمانی در وین به طبع رسانده، و در آن اینطور نوشته: «... طبع شده این کتاب در شهر وین ۱۸۳۸ [م. / ۱۲۵۴ هـ.] خدا نگهدارش از چشم کژبین، به سعی اضعف المتعلمین اصدق المریدین یوسف حامر پورغستال طرخان مستشار و ترجمان دولت و خانمان حضرت امپراطور آلمان در شهر ابان خجسته هجریه ۱۲۵۲... [هـ / ۱۸۳۶ م.] این تحفه کمینه به مثابه هدیه عیدیه و موهبه نوروزیه عرضه داشت پایه بارگاه سلیمانی گشت و از هاتف عاتف (؟ عاطف؟) این تاریخ، ورد زبان گذشت: تصادف نوروزین این سال نیک فال باد

در واقع نزدیک صدسالی بود که از مرگ ویلیام جونز مستشرق انگلیسی می گذشت - کسی که شاهنامه چاپ کرده بود.

راستی که عجب عالمی داشته اند این غولهای شرق شناسی. پورگشتال دیوان متنبی را نیز ترجمه و شرح نموده، تاریخ عثمانی او ۱۸ جلد است.

باید دید میزان همت این یوسف هامر پورگشتال واقعا تا چه حد بلند بوده است؟ گفت: یوسفی جستم لطیف و سیم تن یوسفستانی بدیدم در تو من و باز پنجاه سال قبل از کنگره سوم، یعنی به سال ۱۸۲۷ م/ ۱۲۴۳ هـ. این، وولرس آلمانی بود که از یک طرف «معلقه» حارث بن عباد بکری را طبع می کرد، و از طرف دیگر شاهنامه فردوسی را.

بیست و پنج سال پیش از تشکیل نخستین کنگره بود که کاترمر، مستشرق نامدار فرانسوی، مصحح تاریخ مغولان رشیدالدین فضل الله و «تاریخ ایوبیان» مقریزی، در گذشته و تاریخ ابن حجر عسقلانی را منتشر ساخته بود.

و باز بیست و پنج سال پیش از نخستین کنگره بود که کتاب منطق الطیر عطار در اروپا طبع شد «به اهتمام کمترین بندگان خدا، گرسین دطاسی، در مدینه محروسه پاریز، به مطبعه خانه<sup>۲</sup> پادشاهانه، در سنه ۱۸۵۷ عیسوی مطابق ۱۲۷۳ هجری».

هفت سال پیش از تشکیل نخستین کنگره بود که فردریک رویکرت پدر شرق شناسی آلمان درگذشت (۱۸۶۶ م/ ۱۲۸۳ هـ.)، می گویند این مرد پنجاه زبان می دانسته است. به سبک مولانا و حافظ شعر می سرود؛ قرآن را ترجمه کرده بود؛ «مقامات حریری» را به آلمانی برگرداند؛ استاد دانشگاه ارلانگن باواریا شد و «حماسه ابوتامام» با ترجمه او در اروپا معروف شد. به دعوت پادشاه پروس به برلن رفت و هفت سالی در آن شهر به تدریس پرداخته بود.

روزی که نخستین کنگره ایران شناسی در پاریس تشکیل شد (۱۸۷۳ م/ ۱۲۹۰ هـ.)، پنجاه سالی بود که کارهای بزرگ در شناخت فرهنگ شرق صورت گرفته بود، و در واقع تشکیل این کنگره برای میوه چینی از آن درخت پر بار بود که سالیانی دراز غرس شده بود.

از جهت شرق شناسی و ایران شناسی سالهائی بود که گزارشهای مهمی می توانست در کنگره ها داده شود، زیرا سی چهل سالی بیشتر نگذشته بود که راولین سن انگلیسی از کتیبه های بیستون کپی برداری کرده و نقش آنها را خوانده بود، و کم و بیش، محققان شرق شناس متوجه شدند که مضمون این کتیبه های کم نظیر در عالم چیست.

کنگره دوم ایران شناسی دو سال بعد در لندن تشکیل شد<sup>۳</sup>. به همین ترتیب هر سه سال

یک بار در سن پترزبورگ و فلورانس و برلین.

سومین کنگره شرق‌شناسی به سال ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ. در سن پترزبورگ - که پنجاه سال هنوز مانده بود تا نام آن شهر به لنین گراد تبدیل شود - در آن شهر تشکیل شد، و این درست همان سالی است که ژول موهل، خاورشناس بزرگ فرانسوی، و چاپ‌کننده شاهنامه فردوسی - در گذشته است. مقدمه وی بر شاهنامه از بهترین تحقیقات درین مورد است. او شاهنامه را در زمان حکومت ناپلئون سوم، و به کمک او به چاپ رسانده بود.

یک سال بعد از آن است که روزن در انگلستان درگذشت. او کتاب «الجبر» محمدبن موسی خوارزمی را با ترجمه انگلیسی به چاپ رسانده، و در چاپ «تاریخ طبری» کمک کرده است.

در جریان همین کنگره سوم (پترزبورگ)<sup>۴</sup> بود که ووستفلد آلمانی، کتاب جغرافی بکری را در گوتینگن به چاپ رساند (۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ). اوست که در خصوص این هیاربه تحقیق دارد، و کتاب «اشقاق» ابن درید و «طبقات الشافعیه» سبکی و «طبقات نووی» و «وفیات الاعیان» ابن خلکان را در گوتینگن چاپ کرده - و فراموش نکنیم که این گوتینگن هم، مثل لیدن، و مثل اوترخت و مثل کمبریج از شهرهای دانشگاهی است که در شرق‌شناسی سهمی بزرگ دارند.

می‌شود، مثلاً یکی از اعضاء کنگره شرق‌شناسی را که در کنگره سوم - ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ. سنت پترزبورگ شرکت داشته نام برد - او البته چندان شهرتی ندارد و جزء غولهای شرق‌شناسی هم نیست با اینهمه، آقای سیلد - که در کنگره سوم مستشرقین جزو کارمندان بوده<sup>۵</sup> کسی است که «اسرارالعربیه» ابن انباری را چاپ نموده، قصه شول و شمول را از «الف لیله» به آلمانی ترجمه نموده، کتاب «النقط و الدوائر» را که از جمله کتب مذهبی قبایل «دروز» است با ترجمه آن به آلمانی چاپ کرده و ذیل «شرح البیان فی ذکر بدعة الزمان» را هم، مقالاتی هم در باره ابن الخطیب در دائرة المعارف اسلامی نوشته و رساله «بدء الخلق»، و «کشف الحقایق» حمزة بن علی را و کتاب «تاریخ الاعلام کتبه اسکندریه» ابن مقفع اسقف مصری را تحشیه کرده است. خوب چنین آدمی، واقعاً خودش یک دائرة المعارف نیست؟ باشد، عضو جزء کنگره سوم باشد.

کنگره چهارم شرق‌شناسی به سال ۱۸۷۸ م / ۱۲۹۶ هـ. در شهر فلورانس تشکیل شد. در همین سال بود که وسترگارد، خاورشناس دانمارکی نیز درگذشت. هم اوست که نسخه بسیار نفیس اوستا را - که یکی از همشهریانش از بمبئی خریده و به کپنهاک برده بود، چاپ کرد؛ چایی که اساس کار همه اوستاشناسان است. او نسخه‌ای از بندهشن را نیز به طبع رسانید، کتیبه میخی نقش رستم را نیز بازنویس کرده است.

باز در همین سال است که مقدمه ابن خلدون را بارون دسلان مستشرق بزرگ فرانسوی

ترجمه و اصل کتاب را نیز منتشر کرد<sup>۱</sup>، و باز در همان سال است که دیولافوا «تاریخ ایران و کلد و شوش» خود را در پاریس به طبع رساند.

پنجمین کنگره به سال ۱۸۸۱ م / ۱۲۹۸ هـ. در برلن فراهم آمد، در حالی که در همین سال مصرشناس معروف فرانسوی فردیناند ماریوت در گذشته بود. اوست که معبد سراپیوم ممفیس را - که استرابون از آن دیدار کرده بود - از زیر خاک درآورد و معبد گاو آپیس را کشف کرد و مجسمه شیخ‌البلد را در حفاریها پیدا کرد؛ مدتها رئیس موزه لورور بود، و سعید پاشا لقب بیگ به او داد. ماریوت بیگ در مصر موزه بولاق را تأسیس کرد. یک سال بعد ازین کنگره بود که پالمر خاورشناس انگلیسی و معلم دانشگاه کمبریج -

مترجم قرآن مجید، و مصحح دیوان زهیر بن سلمی، در گذشت.

ششمین کنگره - زمان ناصرالدین شاه - در لیدن تشکیل شد. جایی که به قول کرمانیها، تا اوترخت بیش از یک «جیغ راه» فاصله ندارد. - در همین سال ۱۸۸۳ م / ۱۳۰۱ هـ) است که «دوزی» مستشرق معروف و بزرگ در گذشته است، او صاحب قاموسی بزرگ است - او در لیدن کار می کرد، و «تاریخ ملوک اندلس» را و «تاریخ آداب اللغة» و «معجم المطبوعات» را چاپ و ترجمه و تحشیه کرده است.

و باز در همین سال است که ادوارد فیتز جرالد، مترجم بزرگ معروف خیام است، و گویا به وصیت او خود او بر سنگ قبرش نوشته‌اند «- زندگی بعد از ۷۴ سالگی ارزشی ندارد» و هم چنین «آنکه ما را آفریده خداست، نه خود ما...»<sup>۷</sup>.

این سال، همان سالی است که لاندبرگ<sup>۸</sup> خاورشناس، معروف به «شیخ عمر سوندی» کتاب «امثال اهل الشام» و امثال سایر و جاریه میان اعراب را چاپ کرد که در پنج مجلد است - آنچه او در حق «لمب العرب بالمیسر» در دوره جاهلیت نوشته، بالله اگر بگویم یک شیخ عرب می توانست بنویسد! هم اوست که دیوان ابوالمحقن ثقفی را با شرح ابی‌الهلل عسکری تصحیح و منتشر ساخته، من که ده سال است می گردم تا یک سطر مطلب در باره «ابومحقن کوهبانی» پیدا کنم و نمی یابم - می دانم که برای این شیخ المشایخ اهل سوند، نگاشتن احوال ابومحقن ثقفی - که تلفظ آن هم برای گیسوشلال‌های سوند از مشکلات زبانی است - تا چه حد اشکال دارد.

قصاید زهیر بن ابی سلمی را نیز او در لیدن به سال ۱۸۸۸ م / ۱۳۰۵ هـ. چاپ کرده.

چون داد کنی خود عمر تو باش هر چند که نامت عمر نباشد<sup>۹</sup>

هشتمین کنگره شرق‌شناسی در سال ۱۸۸۹ م / ۱۳۰۷ هـ. در استکهلم (سوند) فراهم آمد. یک سال بعد از آن بود که د. یونگ، همکار دخویه، در همین دانشگاه اوترخت، جان به جان آفرین تسلیم کرد؛ او جزء سوم کتاب «العیون و الحدائق فی الحقایق» را چاپ کرده، و

کتاب «المشبه» را نیز چاپ کرده.

در همین سال آلفرد فن کرمر آلمانی نیز در گذشت، او بود که مقالاتی در نبوغ ابوالعلاء معری نوشته بود.

یک سال بعد ازین بود که شارل شفر<sup>۱۰</sup> - چاپ کننده و مترجم سفرنامه ناصر خسرو، کتابی نیز در اوضاع روز ایران چاپ کرد.

نهمین کنگره شرق شناسی به سال ۱۸۹۲ م / ۱۳۰۹ هـ. در لندن فراهم آمد، و این همان سالی است که اوگوست هولر، خاورشناسی آلمانی در گذشت. از آثار اوست چاپ «عیون الانبیاء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبه و قصیده «معلقه امری القیس» با شرحی به زبان آلمانی، و باز طبع «الفهرست» ابن ندیم به کمک فلوگل، و «اکمال الدین» تألیف شیخ صدوق. یک سال بعد از تشکیل این کنگره، ارنست رنان نویسنده و محقق فرانسوی زبانهای سامی، در گذشت. اوست که در حق ابن رشد کتاب نوشته، «تاریخ منشأ مسیحیت» در ۷ جلد و «تاریخ بنی اسرائیل» در ۵ جلد از آثار اوست.

دهمین کنگره شرق شناسی در ۱۸۹۴ م / ۱۳۱۲ هـ. در ژنو تشکیل شد، و یک سال بعد از آن - یعنی درست در سال قتل ناصرالدین شاه، سنت هیلر بارلمی<sup>۱۱</sup> شرق شناس معروف فرانسوی در گذشت، و هموست که کتاب «محمد و قرآن» را نگاشته. هم استاد فلسفه یونان بود و هم وزیر خارجه فرانسه و در واقع شاید اولین کسی باشد که توانسته نظریه «حکام فیلسوف یا فیلسوفان حکیم» افلاطون را به کار بسته باشد.

در همین سال بود که دارمستر<sup>۱۲</sup>، یکی دیگر از مستشرقان معروف فرانسوی صاحب کتاب «عقاید مذهبی ایرانیان قدیم» نیز در گذشت. کتاب دیگر او در حق مهدی آخرالزمان است.

باز در همین سال است که پروفیسور لایارد - که شهرهای نینوا و خرص آباد و نمرود را در آشور کشف و معرفی کرد، در گذشت.

من درین مقاله اصرار دارم که مبنا را بر سالهای تشکیل کنگره شرق شناسان قرار دهم که در واقع مادر بزرگ کنگره «عربیدانان» اوترخت است. و درین بحث، فرصتی پیش می آید که ما ایرانیان دوباره مروری کنیم بر آثاری که مستشرقان طی این صد سال گذشته روی فرهنگ و معارف ایران و اسلام پدید آورده اند، و ضمن اینکه یک نوع حق شناسی است، گزارش ملخص مخلص را نیز ازین دو کنگره - مادر و دختر، با بهتر بگویم مادر بزرگ و نوه خانم - اندکی سودمندتر خواهد ساخت.

در همین سال ۱۸۹۴ م / ۱۳۱۲ هـ. بود که اشپرنگر<sup>۱۳</sup> مستشرق عالی مقام اتریشی در گذشت. محققى که زیر نظر او طبع شده است:

- «مقامات» حریری؛ «نفحة الیمن» شروانی؛ «قاموس المحيط» فیروزآبادی؛ «تاریخ الخلفای» سیوطی؛ «نوادر» قلیویی؛ «کشاف» زمخشری؛ «فتح الشام»، «کشاف اصطلاحات الفنون» تهانوی، «نخبة الفکر» ابن حجر عسقلانی؛ «الاتقان» سیوطی؛ «معجم الصوفیه» عبدالرزاق کاشی؛ «تاریخ یمینی» عتبی؛ «الاصابة فی تمییز الصحابة» ابن حجر؛ «شمسیه» نجم‌الدین کاتبی؛ «حدود» النحو فاکهی؛ «قسطاس المیزان» سمرقندی و «استبصار» شیخ طوسی.

خوب توجه فرمودید؛ یک دوره معارف اسلامی را این موجود بزرگوار تصحیح و چاپ و تحشیه و مقدمه‌نویسی کرده است. کتابی هم در زندگانی حضرت محمد(ص)، و احوال ابوذر غفاری نگاشته، قسمتی از «مروج الذهب» را هم به انگلیسی ترجمه نموده؛ یک اثریشی و یک عالم معرفت؛ جهانی است بنشسته در گوشه‌ای.

یک سال بعد از کنگره ژنو، سر هانری راولین سن<sup>۱۴</sup>، افسر نامدار انگلیسی که کتیبه‌های بیستون را رونویسی کرده و خوانده بود - در گذشت. او، در جهت تاریخ ایران، کاری کرده که کم‌نظیر است. او مستنداً تاریخ پیش از اسلام ایران را به عصر داریوش پیوند داد و هزار و پانصدسال پر دوران قابل استناد تاریخ ایران رسماً افزود<sup>۱۵</sup>. کتیبه‌های میخی را او خواند و فرهنگ غنی ما را دو برابر غنی ساخت. به عبارت بهتر، او بود که توانست دم اسب یزدگرد سوم را به دم اسب داریوش اول در تاریخ ایران گره بزند.

در سال ۱۸۹۵ م. / ۱۳۱۳ هـ - سال قتل ناصرالدین شاه - جوینبول<sup>۱۶</sup> - مستشرق هندی، کتاب «النجوم الزاهرة فی ملوک المصر و القاهرة» را - در همین لیدن - که تا اینجا بیش از یک «جینگ راه» فاصله ندارد همین «ستاره درخشان» شرق‌شناسی<sup>۱۷</sup> به چاپ رسانده است.

یازدهمین کنگره شرق‌شناسی در ۱۸۹۷ م / ۱۳۱۵ هـ. در پاریس تشکیل شد. یک سال قبل ازین تاریخ، یعنی در ۱۳ نوامبر ۱۸۹۶ م / ۱۳۱۴ هـ. یکی از بزرگترین مستشرقان «ادوار فاندیک<sup>۱۸</sup>» در گذشته بود. استادی ریاضیدان و پزشک و منجم و گیاهشناس بود - او هم اهل هلند بود - که به آمریکا مهاجرت کرد، و سپس به بیروت آمد و پیش بستانی صاحب دائرةالمعارف عربی آموخت، و کتابها نوشت و ترجمه‌ها کرد و رصدخانه در بیروت درست کرد، و خود به معالجه مردم نیز می‌پرداخت. مجسمه مرمری او را در بیمارستانی در سوریه نصب کرده‌اند. دکتر غنی، با پسر این دکتر که او نیز از معروفان است در بیروت آمد و رفت داشته.<sup>۱۹</sup>

دوازدهمین کنگره شرق‌شناسی در آخرین سال قرن نوزدهم، و در ابتدای قرن بیستم، یعنی به سال ۱۸۹۹ م / ۱۳۱۷ هـ. در شهر رم، پایتخت تاریخی ایتالیا فراهم آمده بود. این همان

سالی است که مقدمات بزرگترین نمایشگاه قرن در پاریس فراهم می‌آمد، و مظفرالدین شاه نیز خود را به این نمایشگاه رساند. سه سال بعد که برای بار دوم مظفرالدین شاه به اروپا رفت، در پاریس با یکی از مستشرقان ملاقات کرده و می‌نویسد: «... یکشنبه بیست و ششم جمادی‌الاولی [۱۳۲۰ هـ / ۲ سپتامبر ۱۹۰۲ م.] صبح برخاستیم، مسیو اپرت<sup>۲۰</sup> - [را] که از عالم‌های معروف فرانسه، و از خطوط قدیمه سررشته کامل دارد و آنها را می‌خواند - یمین‌السلطنه به حضور آورد. پیرمردی است متجاوز از هشتاد سال عمر دارد، فارسی هم می‌دانست، اما فارسی که ما نمی‌فهمیدیم چه می‌گفت؟ زلف‌های سفیدی داشت بلند و ریخته، ریش تراشیده، متصل حرکت می‌کرد، وقتی که می‌خواست حرف بزند خیلی خیلی وضع مضحکی داشت...»<sup>۲۱</sup>

بنده باید بر توضیح مظفرالدین شاه یکی دیگر از کارهای مضحک این مستشرق را - البته از نظر شاه ایران - بیفزایم و آن اینکه مرحوم اپرت، چند جلد کتاب در تاریخ بین‌النهرین درخصوص حفاریات علمی این سرزمین نوشته بوده است که پنجاه سال قبل ازین، یعنی پیش ازین که مویش این‌طور سفید و مایه مضحکه مظفرالدین شاه شود - به چاپ رسانده بوده است (۱۸۴۳ م / ۱۲۵۹ هـ - زمان پدربزرگ پدر شاه - یعنی زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار!) واقعا این کار این مرد، «خیلی خیلی وضع مضحکتری» از آنچه در حضور شاه داشت نداشته است؟ به هر حال، همینقدر هم که مظفرالدین شاه احوالی ازین پیرمرد موی سپید پرسیده، خودش یک پا غنیمت است، اگر مثل خیلی‌ها چارنا لیچار هم گذاشته بود روی هم و تحویل مستشرق بزرگ داده بود، کی ازو بازخواست می‌کرد.

مظفرالدین شاه، در یکی از خاطرات خود می‌نویسد: «... رفتیم سر قبر ناپلئون، از قبرش معلوم است آدم بزرگی بوده، فاتحه‌ای خواندیم و آمدم...»

وقتی بزرگی آدمی از بزرگی قبرش معلوم شود، بزرگی یک مستشرق صاحب تجربه را از کجا توان تشخیص داد غیر از سفیدی مویش؟ مویی که مطمئناً در آسیا سفید نشده است.

سیزدهمین کنگره مستشرقان به سال ۱۹۰۲ م / ۱۳۲۰ هـ. در هامبورگ تشکیل شد، و نحوست سیزده آن دامنگیر «گیب» شد - چه این مرد «الیاس گیب<sup>۲۲</sup>» یک سال قبل از آن (۱۹۰۱ م / ۱۳۱۹ هـ.) درگذشت در حالی که بیش از ۴۴ سال نداشت. مادرش که زنی خیره بود - از نوع زبیده مادر هارون‌الرشید - اموال قابل توجه خود را وقف کرد که صرف تحقیقات عربی و ترکی و فارسی شود. پس همه این کتابهایی که جزء اوقاف گیب چاپ شده است، از ماترک این بانوی خیره است: صالحات باقیات و آن تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان نیز هم، و بنابراین از جانب ما فاتحه بر قبر این زن ثروتمند انگلیسی و فرزند او نیز باید خوانده شود. ادوارد برون مدتها رئیس هیئت امنای اوقاف گیب بود.



یکی از بستگان او نیز در لیدن استاد خاورشناسی بود. امروز مرکز اوقاف در لندن است و چاپخانه و انتشاراتش در بریل لیدن. رئیس این مؤسسات آقای دکتر پروتی<sup>۲۳</sup> خود را در اوترخت به مجمع ما رسانید و نمایشگاهی از کتب انتشاراتی تازه فراهم آورد، و شام و غذائی نیز به اهل کنگره داد و در واقع اطعام ابن السبیل کرد.

توجه اوقاف گیب به آثار شرقی و اسلامی اتفاقی نیست. علاوه بر آن که کشتی‌های هلند همیشه از سرزمینهای شرق، پروپیمان باز می‌گشت، فراموش نباید کرد که در هلند بیش از سیصد و شصت هزار مسلمان زندگی می‌کنند - و بیشتر آنها از سرزمینهای شرق هستند و علاقه‌مند به ادب و زبان و ذوق و فرهنگ مملکت خویش.

پس اوقاف گیب و مطابع بریل و کوشش در چاپ کتب شرقی، اتفاقی و دیمی و بی‌هدف و منظور نبوده است.

قضای روزگار، مرا به شهر اوترخت انداخته بود که اکنون پانزدهم کنگره عربی‌شناسها و اسلام‌شناسها در آن فراهم آمده و قسمتی از مخارج این کنگره را - که نوه و نتیجه کنگره شرق‌شناسی است - مؤسسه هوتسما<sup>۲۴</sup> به عهده گرفته بود و چون سخن به اینجا رسید، من باید یک ادای دین هم کرده باشم.

اوترخت<sup>۲۵</sup> شهری است با کتابخانه‌های بزرگ و مرکز دانشمندان و شرق‌شناسان بزرگی چون مرحوم هوتسما - که صد سالی است در قبرستان آن غنوده. نام هوتسما از جهت من، لااقل، یک اهمیت خاص دارد، زیرا به سال ۱۸۸۵ م / ۱۳۰۳ هـ. بود که مرحوم هوتسما - کتاب «تاریخ آل سلجوق» را چاپ کرد. این کتاب قدیمیترین کتاب تاریخ کرمان است و متعلق به عصر سلجوقیان کرمان است و به نام محرر آن محمدابراهیم خبیسی (محمدبن؟) ابراهیم) چاپ شده است.

من، چند بار این نکته را بازگو کرده‌ام که نسخه منحصر به فرد «تاریخ سلجوقیان کرمان» - که در عصر صفوی رونویسی شده بود - توسط مرحوم هوتسما به چاپ رسید، و بعد نسخه اصلی آن - که در کتابخانه برلین بود - بعد از جنگ بین‌الملل دوم ظاهراً از میان رفته و دیگر در دسترس نیست. و بنابراین هوتسما نسخه‌ای از قدیمیترین تاریخ کرمان را که در اواخر قرن ششم (قرن ۱۲ میلادی نزدیک نهصد سال پیش) توسط افضل کرمان نوشته شده، برای ما زنده نگهداشته، و در واقع کتابی را که یک نسخه آن - آری تنها یک نسخه آن - از زیر آوارهای جنگهای مغولی بیرون آمده و گرد و خاک خود را تکانده و خود را به صورت یک نسخه در دوره صفویه نشان داده بود - دوباره، تنها نسخه آن - آری نسخه منحصر به فرد آن را از زیر آوارهای جنگی که پنجاه سال بعد از هوتسما قرار بود اتفاق بیفتد - نجات داد. زیرا اگر پنجاه سال پیش از شروع جنگ جهانی دوم، این کتاب را مرحوم هوتسما چاپ نکرده بود، ما

ایرانیها عموماً، و کرمانیها خصوصاً، هیچ نسخه‌ای از یکی از مهمترین و قدیمیترین کتابهای تاریخ خود در دسترس نداشتیم. به همین دلیل من در یکی از مقالاتم، نما کرده بودم که یکی از دانشجویان علاقه‌مند ایرانی - و اگر هم باشد کرمانی - همت کند، و برود و قبر مرحوم هوتسما را پیدا کند و یک دسته گل بیابانی از جانب من کرمانی بر قبر آن مرد بگذارد.<sup>۲۶</sup>

این مقاله چند جا چاپ شده بود، و معلوم شد استادان دانشگاه اوترخت خوانده‌اند، و استاد ایرانی مقیم آن شهر - آقای دکتر نورج انابکی که اصلاً از اتابکان آذربایجان است - و به چند زبان مسلط - مأمور شده که مخلص را دریابد و به همین مناسبت به پانزدهمین کنگره مطالعات اسلامی و عربی اوترخت دعوت کند. بلیط راه آهن مرحمت کردند و ویزای سرزمینهای «پابه جهرو»<sup>۲۷</sup> در پاریس داده شد، و مهمان کنگره هفته‌ای را درین شهر زیبا گذراندم، و سخن خود را هم طبعاً در باب کرمان - و همین کتاب «تاریخ سلجوقیان» و خدمت هوتسما بیان کردم و همین امر باعث شد که عده‌ای کثیر از مستشرقان - حدود نصف کل جمعیت - که جمماً از ۸۰ تن بیشتر بودند - یعنی حدود چهل تن با اتوبوس راه افتادند و خود را به قبرستان اوترخت رساندند - که طبعاً پارکی دلگشا و بهشت‌نماست - رفتند و قبر هوتسما را پیدا کردند و مراسم احترام و فاتحه برگزار کردند.

هوا - طبق معمول هلند - بارانی، ولی لطیف بود. مراسم در محیطی عارفانه انجام پذیرفت. بر سنگ مزار، نام هوتسما، و تاریخ مرگ او، فوریه سال ۱۹۴۳ م / صفر ۱۳۶۲ هـ، نقر شده بود.

کسی چه می‌داند، شاید این تاریخ، تاریخ همان شب یا روزی باشد که نسخه منحصراً بفرد «تاریخ کرمان» محفوظ در کتابخانه سلطنتی برلن نیز، بر اثر بمبارانها، یا به هر علت دیگر، در دل خاک فرو رفته باشد. دسته گل‌های زیبا تهیه کرده بود - اما نه دسته گل صحرانی - که هلند صحرا ندارد، و نه دسته گل بیابانی - که هلند سرگردان هیچ بیابانی نیست - دسته گل‌های لاله‌های سرخ کرانه‌های دریای شمال. آن دسته گل را دکتر یانگ رئیس و کارگزار کنگره به من سپرد تا بر قبر هوتسما بگذارم.

به دلیل این که هوتسما متخصص ادبیات ترک و تاریخ ترک بوده است، و اصلاً «تاریخ سلجوقیان کرمان» را در سری تواریخ آل سلجوق بدین دلیل چاپ کرده بوده که فصلی مهم از امپراتوری بزرگ عصر سلجوقی را حفظ کرده باشد، ولی به هر حال ما کرمانیها ازو بسیار ممتون هستیم.

آقای یانگ در پایان سخن، گفت: «چون هوتسما به زبان و شعر ترکی عشق می‌ورزید، من درینجا یکی از غزلیات «یونس امره» شاعر بزرگ بکتاشی ترک را بر قبر او می‌خوانم.» اغلب مستشرقان ترکی می‌دانستند - جز مخلص که درین زبان بکلی مستغریم - شعری که

خواند روحی عارفانه داشت. یونس امره از بزرگان عرفاء و اهل الله بوده، خود زاویه داشته، اهل طاعت و عبادت بوده، به روایتی حوالی ۶۸۴ هـ / ۱۲۵۰ م. تولد یافته و حوالی ۷۲۰ هـ / ۱۳۲۰ م. در گذشته است. و گویا با مولوی نیز ملاقاتهایی داشته. (در لغت نامه دهخدا فوت او در ۸۴۸ هـ / ۱۴۴۴ م. ضبط شده و گویا اشتباه باشد). ابیات و ترانه‌های او پهلو به گفتار باباطاهر و مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری می‌زند. دنیا را دیده و قونیه و شام و آذربایجان را سیاحت نموده، صفای باطن او چنان شده که دهها شهر او را از خود می‌دانند. در حالی که خود همیشه می‌گفت: «این زمین به هیچکس وفا ندارد، و برای هیچکس نمی‌ماند. مرد عارف هفتصد سال پیش زمزمه جان انالاحق منصور را تکرار کرده است.

اوغلاندار نیجه یول کسر بانا

حقیقت دنیزینده بحری اولدوم یوز ریم

بن‌اندان بوندا گل‌دیم بن آنی بوندا بولدوم

منصورم دارا گل‌دیم اوش قول اولدوم اوتوزریم

(نوجوانان چگونگی می‌توانند راه مرا ببریندند

منی که در دریای حقیقت بحری شدم، شنا می‌کنم

من از آن به این آمدم، او را در این یافتم

منصورم، به دار آمدم شکنجه (؟) شدم تحمل می‌کنم

هرگز گومول پیکتین اسیر بو قیلد لعین نماز نه دور

یتیمیش ایکی ملت داهی الین یوزول یوماز توغیل

(اگر قلب کسی را شکستی، این نماز را برای چه می‌خواهی؟

تمام هفتاد و دو ملت مگر دست و رویشان را نمی‌شویند؟

این دو سه بیت را دکتر محمدتقی امامی خوبی برای من ترجمه کرد.) شعر یونس امره را

ترکها از حفظ می‌خوانند همچنان که ما شعر باباطاهر را...، نه جای تولد این شاعر معلوم

است و نه جای مرگش. بیش از ده شهر و شهرک، قدمگاههایی دارند که منسوب به یونس امره

است و بعضاً آنجا را قبر او می‌دانند: بورسا، قرمان، ارزنة الروم، دوزگه، گچی گورلو در

اسپارت، قونیه (روی تپه آق‌سرای)، افیون قراحصار دهکده، صندوقلو، اونیه، ساره کوی، و چند

جای دیگر، و بالای هر یک از این مقامها نوشته‌اند - «یا حضرت سلطان یونس امره -

قدس الله سره».

خوب، ازین بالاتر، دیگر چه مقامی می‌شود در میان ترکها پیدا کرد - مقامی که از

آتاترک هم بالاتر است. احتمال دارد محل تولد او در دهکده «امره سلطان» در کولای از توابع

دیوان یونس امره را مستشرق بزرگ معاصر - که چند سالی پیش، روی در نقاب خاک کشید - عبدالباقی گلپینارلی - چاپ کرده، و خلاصه‌ای از آن نیز فراهم آورده، و به هر حال بسیاری از اشعار دیگران هم گویا در دیوان یونس امره دخیل شده است، و این امری است که در بسیاری از دیوانهای شعرای بزرگ غیر قابل اجتناب است.<sup>۲۸</sup>

وقتی شعر یونس را آقای یانگ خواند، به من اشاره کرد که تو نیز که پیشنهاد دسته گل بر قبر هوتسما داشته‌ای نیز سخنی مختصر بگویی.

شعر یونس امره حال و هوایی عارفانه به جمع زیارت کنندگان قیر داده بود. دکتر یانگ و دکتر اتابکی از من خواستند که مخلص نیز جمله‌ای چند به زبان بیاورم.

وقتی یانگ شعر یونس امره را می‌خواند، من به فکر افتادم که اگر از من چیزی خواستند، شعر معروف حافظ را - مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم - به مناسبت برای آنها بخوانم، خصوصاً که در آن غزل، این بیت اعجازانگیز رستاخیز برپا کن هست که گوید:

بر سر تربت من بی می و مطرب منشین

تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

من ادعائی ندارم، ولی می‌توانم خدمت خوانندگان عرض کنم که به دلیلی، بسیاری از غزلیات حافظ را از حفظ دارم - یا بهتر بگویم داشتم - زیرا، پنجاه سال پیش که دیوان حافظ پزمان بختیاری چاپ شد، من در پاریز، یک نسخه تمام و کمال از روی آن رونویس کردم - و اهل معنی می‌دانند که چنین کاری در جوانی در حکم نقش فی الحجر است، و بالتیجه برای من خیلی ساده بود که این غزل را از سر تا ته بخوانم، اما نمی‌دانم که در آن لحظه چه شد که این غزل یکباره از ذهن من پرید و محو شد، و هر چه فشار آوردم حتی بیت اول آن به خاطر من نیامد، اما در عوض، گویی یک نفر مأمور بالای سر من ایستاده بود و در اندرون من خسته دل فریاد می‌زد که این شعر را بخوان؛ غزلی که چون آئینه تابناک پیش چشم من جلوه می‌کرد و فریاد می‌زد که مرا بخوان، مرا بخوان، و من بعد از سه چهار کلمه مقدمه شروع به خواندن غزل کردم:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود  
سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود  
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است  
ما برآیم که بودیم و همان خواهد بود  
برو ای زاهد خودبین، که به چشم من و تو  
راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود  
ترک عاشق کش من، مست برون رفت امروز  
تا کرا، خون دل از دیده روان خواهد بود

گفتم، همه مستشرقان، ترکی می‌دانستند و به ترکی دانی هوتسما واقف بودند، علاوه بر آن شعر حافظ را حتی از من و اتابکی هم بهتر می‌فهمیدند و می‌توانید حدس بزنید که این بیت در آنها چه تأثیری داشت.

شعر حافظ را باز ادامه دادم:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه  
بر زمینی که نشان کف پای تو بود  
عب رندان مکن ای خواجه کزین کهنه رباط  
چشم آن شب که ز شوق تو نهم سر به لحد  
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود.  
سالها سجده صاحبظران خواهد بود<sup>۲۹</sup>  
کس ندانست که رحلت به چه سان خواهد بود؟  
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود  
بخت حافظ گر ازین گونه مدد خواهد کرد  
زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود...

وقتی من این غزل را در حضور آن جمع می خواندم - جمعی که همه به زبان فارسی و ادب فارسی نیز آشنا و حتی مسلط بودند، آنگاه که به کلمه «تربت ما» و «زیارتگه رندان جهان» رسیدم، واقعا آشک در چشم بعض آنان حلقه زده بود.

به تورج اتابکی گفتم: «من به خرافات اعتقاد ندارم، ولی به تأثیر نفوس اعتماد دارم و مطمئنم که حافظ درین مقام، در من «تصرف نفس» کرد، و آن غزل را از ذهن من برد، و این غزل را پیش چشم من آورد.»

مجلس عارفانه ای بود که با شعر یونس امره و حافظ ختم شد - شاید چنان ختم شد که روح تنودور هوتسما خواسته بود، و شاید هم آنطور که حافظ و یونس امره طلب می کردند.

پروفسور مارتینوس تنودور هوتسما در ژانویه ۱۸۵۱ م / ربیع الاول ۱۲۶۷ هـ. متولد شده بود. او دهها کتاب فارسی و ترکی را به چاپ رسانده، در آکادمی علوم عضویت داشته، در پاریس و بعضی شهرهای بزرگ دیگر تدریس کرده، «دیوان اخطل» را چاپ کرده. با «دخویه» مستشرق معروف همکار بوده، کتاب ابن الانباری را به طبع رسانده، «تاریخ یعقوبی» را تصحیح کرده، چندین متن عربی، فارسی، و ترکی را اختصاصاً برای عصر سلجوقیان تحت عنوان تواریخ آل سلجوق به چاپ رسانده، که «سلجوقیان کرمان» یکی از آنهاست<sup>۳۰</sup> و مقاله سلجوقیان دائرةالمعارف بریتانیکا نیز در آن سالها به قلم او نوشته شده که هنوز هم یکی از اوتاد و ارکان این کتاب بزرگ به شمار می رود.

در ۱۹۲۱ م / ۱۳۴۰ هـ. گزیده ای از «خمسۀ نظامی» چاپ کرد، و مقاله ای در حق نظامی در مجله تحقیقات شرق شناسی - که به افتخار ادوارد برون چاپ شده بود - نوشت. (کامبریدج ۱۹۲۲ م / ۱۳۴۱ هـ.). او یکی از مؤلفان دائرةالمعارف اسلام بود<sup>۳۱</sup> و بالاخره در فوریه ۱۹۴۳ م. / صفر ۱۳۶۲ هـ. درگذشت و در گورستان اوترخت به خاک سپرده شد، و حالا قسمت این بود که پس از نیم قرن، شعر یونس امره و غزل حافظ بر قبر او خوانده شود.

۱. شعر مفصل است و به سبک فردوسی - و شاید هم سعدی - و حتماً اثر طبع خود سیلوستر دوساسی است. و تفاوت آن نیز با فردوسی به اندازه فاصله زمانی میان فردوسی و سیلوستر دوساسی.

۲. عین عبارتی است که مستشرق نامدار فرانسوی بر پشت کتاب خود چاپ کرده است و من به همت آقای بوگدانویچ ایران‌شناس یوگسلاوی، آن را به دست آورده و در «کلاه گوشه نوشین روان» چاپ کرده‌ام (ص ۱۳).

۳. در گزارش کنگره تورتو نوشته شده در لندن و به سال ۱۸۷۴ م / یعنی ۱۲۹۱ هـ. و ظاهراً اشته است، این کنگره گویا در ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ. فراهم آمده (مقدمه مرحوم سبحان بر فرهنگ خاورشناسان، ص ۱۸) هر چه باشد این اشکال هست که حتی پس از صد سال در ضبط یک سند که صدها نفر ناظر کنگره بوده‌اند باز هم اختلاف روایت است.

۴. من می‌خواستم توی پراتنز بتویسم: (سن پترزبورگ یا پتروگراد اسپن و لنین گراد امروزی، اما درست در روزهایی که مقاله حروفچینی می‌شود، از مردم سن پترزبورگ فراندوم کردند و مردم رای دادند که نه تنها لنین را نمی‌خواهیم، پترزبورگ هم کافی نیست، بلکه باید همان سنت پترزبورگ باشد که دروازه مقدس پتر کبیر است بر دنیای غرب و اروپا. خوب معلوم است، وقتی پای سنت‌ها به میان آید، مخلص هم ناچار است که کوتاه بیاید، همچنان که پس از هفتاد سال آنها هم کوتاه آمدند و گفتند: نی‌زما و نی‌ز تو، بگذر ازین... دستی را که فراندوم ببرد، خون ندارد! سنت‌ها Saints دارند زنده می‌شوند.

۵. Seyllad فرهنگ خاورشناسان، مرحوم سبحان، ص ۳۱۷.

۶. بقیه آثارش را بعد از مرگش ۱۸۸۳ م / ۱۳۰۰ هـ. شاگردانش طبع کردند.

۷. فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم سبحان، ص ۱۳۷.

8. Ca. de Landberg

۹. شعر از ناصر خسرو.

10. C. Schefer

11. St. Barthelemy

12. Darmesteter

13. Sprenger

14. H. Rawlinson

۱۵. کیفیت خواندن این کتیبه‌ها را مرحوم دکتر فرهاد انادانی ترجمه کرد و در نخستین شماره مجله باستانشناسی - که من مدیر داخلی آن بودم - به سال ۱۳۳۸ س / ۱۹۵۹ م. چاپ شده است.

16. Juynboll

۱۷. النجوم الزاهرة، خود نیز به معنی ستاره‌های درخشان است. مورخان ما چه باذوق بوده‌اند و چه نامهای زیبایی انتخاب می‌کرده‌اند، مثل «مروج الذهب» که به معنی «چمنزارهای طلائی» است. البته بعضی همکاران اهل ذوق، آن را به «چراگاههای طلائی» ترجمه کرده‌اند و هر دو صحیح و هر دو زیباست.

18. Van Dyck

۱۹. خاطرات دکتر غنی، با مقدمه نگارنده، هم چنین جامع المقدمات، چاپ اول، ص ۳۸۳ و ۳۹۹.

20. J. Oppert

۲۱. دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، ص ۱۲۶.

22. Gibb

23. Dr. F. H. pruty

24. Houtsma

25. Utrecht

۲۶. مار در بتکده کهنه، ص ۱۱۰.

۲۷. Pay - bas: اغلب آن را به «سرزمینهای پست» ترجمه کرده‌اند که به نظر من ترجمه خوبی نیست خصوصاً که کلمه پست معنی بد آن بسیار شایع شده. «پابه جهرو» در کرمان به معنی کوچه سرایشی است.

۲۸. این گلپینارلی هم از عجایب روزگار و ایران‌شناسی بزرگ بود و من یک جای دیگر در حق او نوشته‌ام که «گلپینارلی وقتی شعر می‌گوید به فارسی است، و وقتی موعظه می‌کند به عربی است، و آنگاه که مقاله می‌نویسد به ترکی است» (نون جو، ص ۵۷۶).

۲۹. این بیت از همام تبریزی است بدین صورت:

سالها سجده صاحبظران خواهد بود  
بر زمینی که نشان کف پای تو بود  
(حافظ انجوی، ص ۵۹)

اما کی می‌تواند و جرأت دارد درین مورد حرفی بزند، خود همام هم درین مقام «ای والله» خواهد گفت.

۳۰. کتاب اصلاً تألیف ابوحامد افضل کرمانی است که قبل از سمدی و مولوی در گذشته است (احتمالاً ۶۱۵ هـ / ۱۲۱۸ م). سه قرن بعد از مؤلف، محرری به نام میرزا محمدابراهیم حنیصی آن را رونویس کرده و چون در متن اسم مؤلف نیست، مرحوم هوتسما کتاب را ازین محرر (طبق ضبط پشت کتاب محمدبن ابراهیم؟) پنداشته و به نام او چاپ کرده، و ما کرمانیها ازو ممنونیم، چه چاپ یک کتاب تاریخ کرمان در پاریس و لیدن به همین صورت نیز معجزه است و در حکم «وضو گرفتن در زمستان» که باز به قول کرمانیها «وضو گرفتن در زمستان، نصف نماز خواندن است»!

شرح حال این میرزامحمدابراهیم را من مفصلاً در کتاب «گنجعلی خان» - چاپ سوم - نوشته‌ام. (ص ۱۷۸ تا ۲۱۵).

۳۱. و این دائرةالمعارف را محققان ترک به وضعی بسیار آبرومندتر و محکم‌تر در اسلامبول ترجمه و تکمیل و به سرپرستی دانشکده ادبیاتشان در ۱۳ جلد و نزدیک دوازده هزار صفحه چاپ کردند - (زیان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، دکتر مجدمامین ریاحی، ص ۲۷۰). کاری مهم که ما از عهده ترجمه آن هم - چنان که باید - هنوز بر نیامده‌ایم.